

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۵۲-۲۳۵

رواداری اجتماعی مقابله با عصیانگری مدنی

مصطفی قیوم زاده^۱احمد مرادخانی^۲علیرضا عسگری^۳

چکیده

اعتراضات در نقطه مقابل اطاعت و فرمانبری، به معنی سرپیچی از دستورات و اعتراض به قوانین است. این مفاهیم وجوه تشابه و تمایزی دارند و دارای احکام معینی هستند تا انسان به سوی مسیر کمالش حرکت کند که این جرائم مانع این حرکت می‌شوند. لذا این پژوهش به بررسی تمایز مفهومی و حکمی محاربه و اعتراضات مدنی با محوریت و تاکید در دیدگاه امام خمینی(ره) پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد رابطه محاربه و اعراض مدنی، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی بعضاً در محاربه اعتراض مدنی هم صورت می‌گیرد و برخی از آنها توأم با محاربه می‌باشند. اعتراض مدنی متضمن توسل به سلاح لزوماً نیست که ممکن است در راهها و شوارع و سالب امنیت عمومی نباشد هر چند در مصادیق جرم سالبه امنیت اعمال کیفر همراه با شدت عمل خواهد بود ولی خروج مصداقی با کیفر محارب دارد. جرم محاربه چنانچه در داخل شهرها نیز واقع شوند مشمول حکم شدید محاربه می‌شوند. رابطه محاربه و بغی که از وجوه اعتراضات مدنی می‌تواند باشد عموم و خصوص من وجه است زیرا دو مفهوم علاوه بر داشتن مصادیق مشترک، مصادیق مخصوص به خود را نیز دارند و ... شارع مقدس برای حفظ ارزشهای انسانی و اجتماعی در مرحله اول به نشر تعلیمات اخلاقی، در مرحله دوم امر به معروف و نهی از منکر و در مرحله بعد به اجرای حدود و تعزیرات اهتمام دارد. این پژوهش به روش توصیفی از نوع کتابخانه‌ای با هدف کاربردی، جهت پاسخگویی به نیازهای جامعه می‌باشد که می‌تواند در مراکز مختلف آموزشی و پژوهشی مورد استفاده قرار گیرد.

واژگان کلیدی

محاربه، اعتراضات مدنی، بغی، عصیان اجتماعی، فقه اسلامی.

۱. دانشجوی دکتری فقه و حقوق در اندیشه امام خمینی، واحد قم (پردیسان)، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

Email: ghayoomzade.m75@gmail.com

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم (پردیسان)، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: ah.mor@iau.ac.ir

۳. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم (پردیسان)، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

Email: alireza.asgari88@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۲/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۹

طرح مسأله

اعتراضات مدنی، به لحاظ لغوی مفهومی ترکیبی از اعتراض و مدنی است. در تجزیه و تحلیل این مفهوم، می‌توان گفت که اعتراضات یا نافرمانی در نقطه مقابل اطاعت و فرمانبری که از مفاهیم کلیدی مناسبات قدرت است، قرار می‌گیرد و به معنی سرپیچی از دستورات و اطاعت نکردن از فرمانها است و همچنین اقدامی است که شهروندی با اتکاء به ابزار مسالمت آمیز در راستای سرپیچی علنی و اعلام شده از فرامین که به نام هنجار و یا آموزه‌های مافوق صادر شده، ولی به نظر نامشروع می‌آید، در مقابل قانون، حکم، یا فرمانی مقتدرانه صورت می‌دهد.

نگاهی به قوانین داخلی کشورها نشان می‌دهد که امروزه بسیاری از دولتها، دست کم در اسناد مکتوب و رسمی، امکان اعتراض یا اظهار نظر در امور مختلف سیاسی - اجتماعی از سوی شهروندان خود را به شیوه‌ی برپایی اجتماعات یا تشکیل مجامع و گروهها پذیرفته‌اند. افزون بر آن، انجام راهپیمایی‌ها یا برگزاری نشستها و اجتماعات، چهره‌ی غالب حیات سیاسی در برخی از کشورهای جهان محسوب می‌شود. (رفیعی، ۱۳۸۸، ص ۲۷) در این گفتار به بررسی اعتراضات مدنی در دولتهای مشروع و نامشروع می‌پردازیم:

۱. اعتراضات مدنی در دولت مشروع

اصل ضرورت تشکیل دولت یا حکومت، یک اصل عقلی است، چرا که انسان موجودی اجتماعی است و به دلیل محدودیت امکانات جامعه، برای بهره‌مندی بدون تزامم از مواهب الهی، نیازمند برنامه و مجریانی است که همان حکومت می‌باشد. دین مبین اسلام که کاملترین ادیان الهی می‌باشد و مدعی است که تا روز قیامت از ارزش و اعتبار برخوردار است و برای همه ابعاد زندگی انسان (فردی - اجتماعی) و در همه زمانها احکام و مقررات دارد؛ با توجه به این حقیقت، اسلام، از یک سو وجود حکومت را ضروری می‌داند (حتی به فرض اینکه دلیل تعبدی بر آن وجود نداشته باشد) و احتمال اینکه وجود حکومت را نفی کرده و یا حتی در مورد این مساله ساکت مانده باشد به کلی منتفی است و از سویی، برای حکومت احکام و مقرراتی دارد که در صورت عدم وجود احکام الهی، دین مبین اسلام مجموعه احکام متفرق و متشتتی خواهد شد که یقیناً نمی‌تواند رسالت اصلیش که هدایت و به کمال رساندن انسانهاست، به انجام رساند. در واقع، دین یک مجموعه احکام است و آنچه این مجموعه احکام را منسجم و با همدیگر سازگار می‌کند و در زندگی بشر، قابل عمل می‌سازد و جابه‌جا از آنها برای هدایت و رفاه انسانها استفاده می‌کند، دست قدرتمند ولی جامعه اسلامی و حاکم اسلامی است. (مصباح، ۱۳۷۹ش، ص ۱۹۲) علامه طباطبائی با الهام از متون و منابع اسلامی و قرآنی دین را چنین تعریف کرده‌اند:

«دین، روش ویژه ای در زندگی دنیوی است که سعادت و صلاح دنیوی انسان را هم آهنگ و همراه با کمال اخروی و حیات حقیقی جاودانی او تأمین می کند.» (طباطبایی، ج ۲، ص ۱۹۴)

از جمله ادله نقلی دال بر حکومت و ولایت، آیات و روایاتی است که کمال دین، تحقق ایمان و پذیرش اعمال را وابسته به ولایت و حکومت حق می داند از جمله قرآن کریم درباره لزوم تشکیل حکومت می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ (۴، آیه ۵۹) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

امام رضا علیه السلام در مورد لزوم تشکیل حکومت می فرماید: «هیچ فرقه و ملتی را نمی یابیم که پایدار مانده و زندگی کرده باشند مگر با داشتن حاکمی قوامبخش. (و این از آن رو است که) مردم ناچارند برای امر دین و دنیای خود حاکمی داشته باشند تا آنها را سرپرستی کند ... و زندگی مردم بدون آن حاکم، قوام و سامان نمی یابد.» (شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۰۱) همچنین در روایتی از آن حضرت، نیاز انسان به هدایت و حکومت، این گونه بیان شده است:

«چون مردم، چنان طبیعت و توانی که مصالحشان را کاملاً درک کنند، ندارند و از طرفی، سازنده هستی نیز والاتر از آن است که دیده شود و ضعف و ناتوانی بندگان از ادراک او نیز کاملاً روشن است، پس ناچار باید میان خدا و مردم فرستاده ای معصوم باشد که اوامر و نواهی و آموزش های او را به آنان برساند و به آنچه منافعشان را تأمین و زیان هایشان را دفع می کند، آگاهشان سازد؛ چرا که در وجودشان وسیله ای که بتواند، آن چه را بدان نیاز دارند و سود و زیانشان را بشناسند وجود ندارد. اگر شناخت پیامبر و اطاعت از او بر مردم واجب نبود، آمدن پیامبر برای آنان حاصلی نداشت و مشکلی را حل نمی کرد و فرستادن او کاری بیهوده و بی فایده بود و این کار از موجود حکیمی که همه چیز را با حساب و کتاب و متقن آفریده، به دور است.» (شیخ صدوق، ۱۳۸۰ ش: ج ۱/ ص ۲۵۳)

بنابراین اصل، تشکیل حکومت یا دولت اسلامی از قطعیات و یقینیات دین مبین اسلام است. اما آنچه مورد بحث است اینکه آیا اعتراضات مدنی در دولت مشروع و اسلامی از نگاه شارع اسلام قابل قبول است یا خیر؟ که این موضوع را در دو بخش اعتراضات در دولت معصوم و دولت غیر معصوم بررسی می کنیم.

۱-۱. نافرمانی و اعتراضات مدنی در حکومت معصوم

آموزه‌های اسلامی، سلطنت و حکومت را در اصل متعلق به خدای متعال می‌داند که هیچ شریکی را در حکومت نمی‌پذیرد. خداوند متعال می‌فرماید: «... إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۱۲، آیه ۴۰) «...حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

سلطنت و حکومت در هر امری که تصور شود جز از سوی کسی که مالک و متصرف به تمام معنای در وجود آفریده است باشد صحیح و نافذ نخواهد بود و در تدبیر امور عالم و تربیت بندگان مالکی حقیقی و مدبری واقعی جز خدای سبحان وجود ندارد، پس حکم هم به حقیقت معنای کلمه منحصرأً از آن ذات اقدس الهی خواهد بود. (طباطبایی، ج ۱۱: ص ۲۴۲)

از سویی، حکومت الهی وقتی تحقق می‌یابد که انسانی از طرف خدای متعال در عمل و واقعیت جامعه، زمام قدرت مردم و حکومت را به دست گیرد. بنابر آموزه‌های دین اسلام، انبیای الهی آن چه را خدا به عنوان وحی، به آنان تعلیم کرده، از طریق استدلال، انذار، بشارت، موعظه و اندرز و نفوذ در دل‌ها، به مردم تعلیم می‌دهند: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ»؛ (آیه ۳۹) (پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند».

پیامبران معلمان ممتاز عالم بشریتند. البته پیامبران خدا همانند معلمانی بودند که هر کدام جامعه بشریت را در یک کلاس پرورش می‌دادند، بدیهی است دوران تعلیم هر یک که تمام می‌شد به دست معلم دیگر، در کلاس بالاتر سپرده می‌شدند. (مکارم شیرازی، ج ۱: ص ۴۷۰) پس حضرت آدم علیه السلام در نخستین گام تعلیم و تربیت فرزندان را بر عهده داشت، حضرت نوح علیه السلام مسئول تعلیم و تربیت انسان‌ها در مقطع خود بود، ابراهیم علیه السلام در مقطع دیگر و همچنین موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و هر کدام از انبیاء سلف، معلم و استاد و گاهاً حاکم یکی از این عصرها و امت‌های پیشین بودند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش: ج ۷/ ص ۳۵۶)

اما با گذشت زمان و آمادگی نوع بشر برای تعلیمات عالی‌تر، ادیان الهی تدریجاً کامل‌تر و تعلیمات آنها عمیق‌تر شد تا نوبت به آخرین و کامل‌ترین آیین الهی یعنی آیین اسلام رسید. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»؛ (آیه ۲۸) او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد».

از سوی دیگر، واقعیت‌های تاریخی حاکی از آن است که نیاز جامعه اسلامی به این امور خصوصاً ایجاد حکومت اسلامی مطابق با آموزه‌های ناب اسلامی، پس از رحلت پیامبر همچنان ادامه داشت، اختلاف شدید مفسران در تفسیر پاره‌ای آیات قرآن، اختلاف شدید مسلمانان در

احکام عملی و حتی در تفسیر سنت پیامبر، هجوم بی امان شبهات و برانگیز به عقاید اسلام از سوی غیر مسلمانان، شیوع ده‌ها هزار حدیث مجعول پس از رحلت پیامبر در احکام الهی و کشورداری، همگی گویای این حقیقتند که امت اسلامی از یک سو، نیازمند آن بود که عمل به وظایف یاد شده پس از وفات رسول خدا تداوم یابد و از سوی دیگر عالم و معلمی همچون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تعلیم و تربیت بشریت و حاکمیت اسلامی وجود داشته باشد." (مصباح، ۱۳۸۸ش: صص ۱۱۹-۱۲۱)

بنابراین در جامعه، باید حکومت خدا، در حکومت و ولایت یک انسان مجسم شود که خدای متعال این حکومت را به انسانها تفویض می‌کند. این انسانها طبیعتاً در درجه اول، حاکم الهی، پیامبران هستند و بعد از ایشان امامان معصوم (بنابر دیدگاه شیعه)؛ نه این که رسول و اولی الامر، شریک خداست؛ زیرا خدا شریک قبول نمی‌کند. رسول و اولی الامر، جانشین و مظهر حاکمیت و ولایت خداست.

اطاعت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب الاطاعة بالغیر و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد (و اطیعوا الرسول) و مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولوا الامر می‌دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است. (مکارم شیرازی، ج ۳: ص ۴۳۵)

این معنا به خوبی روشن شد که مراد از "اولی الامر" رجالی معین از امت است که حکم هر یک از آنان در وجوب اطاعت حکم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و این معنا در عین حال منافات با عمومیتی که به حسب لغت از لفظ اولی الامر فهمیده می‌شود ندارد. (طباطبایی، ج ۴: ص ۶۳۹) در واقع تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می‌شود کاملاً سازگار است، چون مقام "عصمت" امام، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ می‌کند، و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدون هیچگونه قید و شرطی واجب الاطاعة است، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار "اطیعوا" عطف بر "رسول" شود. (مکارم شیرازی، ج ۳: ص ۴۳۸)

خوارج برای این که حکمیت و در حقیقت حاکمیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را رد کنند می‌گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». امام علی علیه‌السلام با اشاره به شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» می‌فرماید: «كَلِمَةُ حَقٍّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»؛ (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) «این سخن حقی است که معنی باطلی از آن اراده شده است»، (یا به تعبیر دیگر: سخن حقی است که آنها آن را از مفهوم اصلیش تحریف کرده اند، و در راه ضلالت گام نهاده اند)؛ سپس در توضیح این سخن جمله کوتاه و پرمعنایی

بیان می‌کند، و می‌فرماید: «نَعْمَ إِنَّهُ لَأَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَوْلَاءِ يَقُولُونَ: لَا أَمْرَهُ إِلَّا لِلَّهِ»؛ (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) «آری حکم مخصوص خدا است ولی این گروه می‌گویند: امارت و حکمرانی و ریاست بر مردم مخصوص خدا است».

امام علی علیه السلام تأکید می‌کند که بدون شک حاکم و قانونگذار و تشریح‌کننده اصلی احکام، خداست؛ حتی اجازه داور و حاکمیت بر مردم نیز باید از سوی او صادر شود، ولی این بدان معنی نیست که خداوند خودش در دادگاهها حاضر می‌شود و در میان مردم داور می‌کند، یا رشته حکومت بر مردم را خود در دست می‌گیرد و فی‌المثل به جای رئیس‌جمهور و امیر و استاندار عمل می‌کند و یا فرشتگان خود را از آسمانها برای این کار مبعوث می‌دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ش: ج ۲/ص ۴۳۲)

خداوند در قرآن کریم بر پذیرفتن دستورات پیامبران تأکید دارد و اجتناب از هر آنچه نهی می‌کنند دارد: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا أُمَّهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (۷، آیه ۱۵۷) «همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند؛ آنها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز میدارد؛ اشیا پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد، و ناپاکیها را تحریم می‌کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند».

منظور از تبعیت و اطاعت از رسول به طور حقیقت، همانا پیروی کتاب خداست که مشتمل است بر شرایع و احکام خدا، و آن چیزی که برای او معنای اتباع را دارد همان ایمان به نبوت و رسالت او و تکذیب نکردن و احترامش را رعایت کردن و در برابر اوامرش تسلیم بودن و در انجام مقاصد یاریش کردن است. (طباطبایی، ج ۸: ص ۳۶۸)

بنابراین خداوند خطاب به مؤمنان می‌فرماید که اصل وحی و دین را قبول کرده و هر چه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گفت، قبول کنید. پس روشن است که «هر چه پیامبر گفت» منظور احکام شرعی نیست، چون این مردم به احکام شرع ایمان آورده و به آن عمل هم کرده‌اند. اگر پیامبر یا امام معصوم به مردم حکم و دستوری داد یا اجرای کاری را خواست و دخالت در جان و نفس و مال مردم کرد، باید آن را قبول کنند؛ یعنی همان حکم حکومتی و آن دخالت اجرایی در امور مردم. بنابراین، ولایت الهی به پیامبر و امام منتقل شده است.

همچنین خدای متعال آنان را که با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت کردند از اینکه آن

حضرت را نافرمانی کنند، هشدار به آتش می دهد و می فرماید: «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»؛ (۴، آیه ۱۴) «و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوارکننده ای است».

صاحب تفسیر اثنی عشری در مورد مراد از عاصی می نویسد:

۱. «مستحل محرّماتی است که موجب کفر است.

۲. مراد متعدی از جمیع حدود است که از صفات کفار می باشد.

۳. صاحب صغیره، بلاخلاف از عموم آیه خارج است، اگر چه فاعل معصیت است، و متعدی از حدود الله. و هرگاه به اجماع جایز باشد اخراج او، پس جایز باشد که صاحب کبیره نیز از عموم آیه خارج باشد به وسیله شفاعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه هدی علیهم السلام و صلحای امت، و یا حق تعالی به محض تفضل خود، او را عفو کند.

۴. به جهت قیام دلیل بر وجوب قبول توبه، ناچار است اخراج تائب از عموم آیه. و دیگر، قیام دلالت بر جواز وقوع تفضل به عفو، مستلزم اخراج آن کسی است که حق تعالی در حق او تفضل فرموده باشد به اسقاط عقوبت از او». (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ش: ج ۲/ ص ۳۷۳)

بنابراین دولت حق، با امامت و پیشوایی رسول یا امام معصوم برقرار می شود. در زمان حکومت معصوم نافرمانی در برابر حاکم اسلامی که معصوم است، قابل توجیه نیست، زیرا با توجه به ویژگی عصمت، احتمال خطا و اشتباه، یا گناه و انحراف، منتفی است. از این رو شورش بر امام و نافرمانی مدنی، قطعاً مخالف تعالیم اسلامی است. در واقع، در حکومت پیامبر یا امام که معصوم هستند؛ حکومت به وظایف قانونی خود عمل کرده و قانونی برخلاف منافع و مصالح مردم وضع نکرده تا دلیلی بر مخالفت مردم و نافرمانی از قوانین و مقررات وجود داشته باشد.

۲-۱. نافرمانی و اعتراضات مدنی در برابر قوانین ظالمانه حکومت مشروع

خصوصیت مورد و مصداق تشکیل حکومت اسلامی بنابر آیات و روایات، موجب اختصاص آن به افراد معصوم نمی شود، چون در زمینه حکومت و ولایت فرقی میان معصوم و غیر معصوم نیست به همین دلیل امام خمینی معتقدند: «ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز ادامه دارد. طبق آیه «اولی الامر» احکام اسلام محدود به زمان و مکان خاصی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است. تنها برای زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیامده تا پس از آن متروک شود... به ضرورت شرع و عقل، آن چه در دوره حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و زمان امام علی علیه السلام لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و زمان ما هم لازم است».

(موسوی خمینی، بی تا: صص ۲۵ - ۲۶)

چنانچه بیان شد ملاک محوری در مفهوم نافرمانی مدنی، اصولاً قانون شکنی و مقابله مسالمت آمیز با حاکمیت موجود به منظور ایجاد اصلاحات در قوانین و رویه های ناعادلانه و یا اشتباه حکومت است بدون اینکه قصد از بین بردن نظام حاکم وجود داشته باشد؛ اما چنانچه دولتی مشروع بر سر کار بوده و قدرت را در دست داشته باشد، اما به دلیل معصوم نبودن دچار اشتباهات و لغزشهایی گردد، آیا می توان بر اساس مبانی اسلامی این حق را برای شهروندان جامعه اسلامی در نظر گرفت که تحت شرایطی اقدام به نافرمانی مدنی نمایند؟ اما نافرمانی و اعتراضات مدنی در قوانین ظالمانه حکومت مشروع را می توان در قالب های زیر بیان کرد:

اولاً: اطاعت از حاکم در چهارچوب فرمان الهی.

در نظریه حق الهی که در بند قبلی بیان شد، اطاعت از امام یا فرمانروا، پیوسته «در محدوده اذن الهی»، مشروع خواهد بود و در خارج از آن، هرگز اطاعت جایز نخواهد بود بنابراین در برابر هیچ سلطان و حاکمی «اطاعت مطلق»، به معنی اطاعت حتی خارج از ضوابط شرع مقدس، نمی تواند وجود داشته باشد. (علامه حلی، ج ۹: ص ۴۰۲) (در مورد رسولان و معصومین بیان شد که با وجود عصمت، فرمان مخالف شرع، صادر نمی شود). که امام علی علیه السلام می فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛ (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵) «اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست». پس چنانچه حکومتی به هر نام تشکیل شود و قانونی بر خلاف قانون خداوند وضع کند هیچ مسلمانی حق پیروی از آن را ندارد، چون اطاعت مخلوق و معصیت خالق است جز این که او را مجبور کنند.

همچنین کسانی که مشروعیت دولت را بر مبنای عقد بیعت بین حاکم و شهروندان از دیدگاه اسلام تقریر کرده و پذیرفته اند، اذعان دارند که این قرارداد در چارچوب ضوابط شرعی است و طرفین حق تعدی از آن را ندارند. (عوده، ص ۵۴)

در نظامهای مردم سالار غیر اسلامی، دولت صرفاً از خواست مردم پیروی می کند و هیچ محدودیتی به لحاظ دین یا اخلاق، در برابر خواست مردم، وجود ندارد اما در نظام دینی اسلامی، هیچ اقلیت یا اکثریتی، نمی تواند خواست مردم را بر قانون الهی، مقدم شمارد. امام علی علیه السلام در زمان پذیرفتن امر خلافت متذکر می شود: «(رهبران حکومت پیش از من در امر دیانت اخلال کردند و اسلام را بدین روز سیاه نشانندند) باید توجه داشته باشید که اگر من خلافت بر شما را بپذیرم (گوش به سخن کسی نمی دهم و از ملامت، ملامت گران باک نخواهم داشت) آن را که صلاح بدانم بر شما فرمانروا می کنم». (نهج البلاغه، خطبه ۹۲) بر این اساس، وقتی حاکم اسلامی از موازین شرع مقدس، انحراف پیدا می کند، تمرّد از فرمان او، و حتی اقدام برای برکناری اش از قدرت کاملاً موجه و مشروع خواهد بود. احتجاج منطقی امیرالمؤمنین با شورشیان

جمل این بود که «آیا رفتاری خلاف قاعده از من دیده‌اید؟ اگر بدعتی نهاده‌ام و بر طبق هوی و هوس عمل کرده‌ام آن را بازگو کنید، در غیر این صورت حق نقض عهد و برهم زدن بیعت را ندارید و گناه‌کارید» (الدینوری، ۱۴۱۰ق: ج ۱/ ص ۷۰) بنابراین تا وقتی فرمانروا بر مفاد عهد و پیمان خویش وفادار است، باید او را همراهی کرد، ولی اگر به انحراف و اعوجاج مبتلا شود، بیعت با او قهراً بی اعتبار می‌گردد.

ثانیاً: اطلاق ادله امر به معروف و نهی از منکر

برخی فقها معتقدند که مراد از امر و نهی، مطلق برانگیختن کسی بر انجام یا ترک چیزی است، خواه به گفتار یا کردار. امور فراوانی چون تعلیم، ارشاد، وعظ، امر و نهی مصطلح، و همچنین عملکرد دستگاه جزایی حکومت در این برداشت قرار می‌گیرند. در مقابل، برخی آمرانه بودن و اعمال قدرت را در تحقق نهی از منکر دخیل دانسته اند و معتقدند مراحلی چون تذکر و موعظه، جدای از امر و نهی و در مرتبه ی قبل از آن است؛ (مصباح، ۱۳۹۳ش: ص ۷) به عبارتی امر به معروف و نهی از منکر باید به طریق و وسیله‌ای انجام گردد که بازدارندگی داشته باشد؛ یعنی مردم در برابر حکومتی که تخلفاتی عمدی مرتکب شده، موظف به امر به معروف و نهی از منکر هستند؛ به صورتی که بتوانند حکومت را از این تخلفات عمدی باز دارند. از جمله حالتی که در این راستا قابل استفاده می باشد، نافرمانی مدنی است؛ یعنی هر گاه معروف های بزرگی توسط حکومت و عوامل آن ترک شود و یا منکرهای بزرگی ارتکاب یابد، در آن هنگام مردم چاره‌ای نخواهند داشت که با سرپیچی از برخی قوانین که به صورت نافرمانی مدنی تعبیر می شود در برابر چنین وضعیتی اعتراض کنند؛ بنابراین، مجوز ارتکاب نافرمانی مدنی، اضطراری است که برای مردم پیش آمده و راهی برای مقابله با تخلفات حکومت به جز نافرمانی مدنی که در این مورد از مصادیق امر به معروف می باشد، نمانده است.

ادله نقلی از جمله آیات و روایات در این موضوع فراوان است. از جمله اینکه خداوند متعال امر به معروف و نهی از منکر را وجه تمایز امت اسلامی با امتهای دیگر می شمارد و این امور را واجب گردانده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (۳، آیه ۱۱۰) «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب، (به چنین برنامه و آیین درخشانی،) ایمان آورند، برای آنها بهتر است! (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند، و بیشتر آنها فاسقند، (و خارج از اطاعت پروردگار)».

امام علی علیه اسلام نیز در این مورد می‌فرماید: «ای مومنان هر کس تجاوزی را بنگرد و شاهد دعوت به منکری باشد و در دل آن را انکار کند خود را از آلودگی سالم داشته است و هر

کس با زبان آن را انکار کند پاداش داده خواهد شد و از اولی برتر است و آن کس که با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او راه رستگاری را یافته و نور یقین در دلش تابیده است». (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳) اما اکثر فقهای شیعه وجوب امر به معروف و نهی از منکر را مبتنی بر دلیل عقلی می‌دانند. آنان برای وجوب عقلی این فرایض به قاعده لطف، وجوب دفع ضرر از نفس، شکر منعم و مقدمه بودن آن برای انجام فرایض استدلال کرده‌اند. از جمله نقش مؤثر امر به معروف و نهی از منکر در گسترش و فراهم آوردن عوامل تقریب بندگان به طرف مصالح و دوری از مفاسد می‌باشد، چرا که با امر و نهی، مردم به سمت عمل به معروف و دوری از منکر می‌روند و عقل به روشنی حکم می‌کند بر هر چه که مصالح را به ما نزدیک می‌کند دست یابیم؛ یعنی حکمت الهی اقتضا می‌کند آنچه موجب نزدیکی بندگان به طاعات و دوریشان از گناه است، فراهم آید و از سوی خداوند متعال واجب گردد. (جوادی آملی، ۱۳۹۱ش: صص ۱۰۹-۱۱۰) البته وجوب امر به معروف و نهی از منکر و استفاده از راهکارهایی که شامل اعتراض و نافرمانی مدنی می‌شوند در صورتی صحیح خواهند بود که منجر به ایجاد ضرر بزرگتری نشوند؛ بنابراین اگر آن، منجر به ایجاد ضرر بزرگتر شود؛ مانند اینکه میان مردم تفرقه ایجاد کند یا دولت اسلامی را در برابر دولتهای غیر اسلامی تضعیف نماید در این موارد به دلیل تقدم مصلحت اهم بر مصلحت مهم نمی‌توان به اعتراض و نافرمانی مدنی در آن مقطع دست زد؛ اما این امر موجب مسکوت ماندن فرایض امر به معروف و نهی از منکر نباید شود. (حلی، ۱۴۲۰ق: ج ۲/ ص ۱۴۳)

ثالثاً: اطلاق ادله نصیحت نسبت به پیشوایان مسلمین

بنابر ادله فقهی، دلیلی تحت عنوان «النَّصِيحَةُ لِأئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ» وجود دارد که بر پایه نصیحت، انتقاد و خیرخواهی پیشوایان و همراهی با مسلمین است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی نسبت به آن خیانت نمی‌ورزد: خالص نمودن عمل برای خدا؛ خیرخواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت مسلمین». (کلینی، ج ۱، ص ۴۰۳)

امام علی علیه السلام نیز در این مورد می‌فرماید: «مرا با خیرخواهی خالی از هرگونه خیانت و سالم از هرگونه شک و تردید یاری کنید». (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸)

پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام روابطی که میان حاکمان و مردم برقرار می‌کردند و سازمان می‌دادند، بر نصیحت، انتقاد و خیرخواهی استوار بود؛ نه بر تملق، چاپلوسی و عیب‌پوشی از سر خیانت و منفعت طلبی. برای ایجاد حکومت و سیر به سوی مدینه فاصله با روابط مستحکم میان زمامداران و جامعه، باید راه نصیحت و انتقاد متقابل گشوده و ظرفیت پذیرش وجود داشته باشد. همچنین به حکم عقل نیز، دفع ضرر محتمل، واجب است. از سوی دیگر ترک نصیحت و

ارائه پیشنهادات سازنده از سوی آگاهان به معنای خیرخواهی و ارائه راهکارها و انتقادهای سازنده احتمال سوء استفاده حاکم از قدرت و همچنین ارتکاب اشتباه توسط وی و عوامل اجرائی را افزایش می‌دهد و این امور سوء استفاده از قدرت و ارتکاب و تکرار اشتباه در امور عمومی و اجتماعی که با ضررهای هنگفتی همراه هستند را موجب می‌گردد؛ بنابراین دفع آنها به حکم عقل واجب خواهد بود. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۳ش: ج ۳/ص ۵۴۷)

رابعاً: حقوق متقابل بین مردم و حکومت

در نظام اسلامی مردم و حاکم در برابر یکدیگر حقوق و تکالیفی متقابلی دارند؛ مردم وظیفه اطاعت از حاکم را دارند؛ اما در صورتی که حاکم به وظایفش عمل کند. امام علی علیه السلام را نامه به فرماندهان سپاه اسلام، اطاعت مردم از حکومت را منوط به عمل کردن تعهدان رهبران مسلمین معرفی می‌کند و می‌فرماید: «هنگامی که من این وظایف را انجام دادم، نعمت خدا بر شما مسلم خواهد شد و من بر شما حقی که دارم اطاعت است». (نهج البلاغه، نامه ۵۱)

امام علیه السلام در این نامه به فرماندهان و کارگزاران مسلمین، ابتدا تکالیف خود به عنوان حاکم مسلمین را بیان می‌کند و سپس می‌فرماید اگر من (حاکم) بر تعهداتم عمل کردم؛ اطاعت بر مردم واجب می‌شود. مفهوم مخالف این سخن چنین است اگر رهبران چنین نکنند حق اطاعت بر مردم نخواهند داشت.

البته حقوق متقابل حاکم و ملت، قبل از اینکه یک حق شرعی و اعتباری از سوی خداوند متعال باشد، یک ضرورت عقلی می‌باشد؛ زیرا از مهمترین مواردی که پایبندی و استواری حکومت بر آن لازم است، رعایت تعهداتی است که میان دولت و ملت ایجاد می‌شود. در عصر حاضر قوانین اساسی کشورها و قوانین موضوعه آنها، از جمله عهدی است که میان دولتها و ملتها ایجاد می‌شود؛ لذا وفای به آنها، برای حاکم یا مقامات اجرائی اسلامی لازم و ضروری است و در صورت تخلف، اطاعت مردم از او نیز زیر سؤال می‌رود. با توجه به اینکه وفای به عهد از مهمترین نمونه‌های عدالت است و حسن عدالت نیز عقلی است؛ لذا وفای به عهد و پیمان، حکم عقلی تلقی می‌شود؛ بنابراین پایبندی به قانون اساسی و قوانین موضوعه و تعهدات، از الزامات حکومت‌های امروزی است. (پورحسین، صص ۱۲۶-۱۲۸) بنابراین خروج از قوانین و چهارچوب آن، حق اعتراض و نافرمانی مدنی را برای ملت، محفوظ می‌دارد.

خامساً: اطاعت از حاکم در چهارچوب حق و عدالت

با توجه به اینکه اطاعت از حاکم از وظایف ملت محسوب می‌شود؛ اما از شروطی که جهت اطاعت از اوامر حاکم مطرح می‌شود، عادلانه و حقانی بودن اوامر اوست؛ در این صورت است که وجوب اطاعت حاصل می‌شود؛ لذا اگر حتی در دولتی مشروع، مدیران و مسئولان تصمیماتی اتخاذ نمایند و یا قانونگذار قوانینی تقنین کند که غیرعادلانه باشد و حکومت دچار نقض مکرر

حقوق ملت شوند؛ و جوب اطاعت از میان خواهد رفت. چنانچه امام علی علیه السلام در نامه به مردم مصر، درباره مالک اشتر (با حکم ولایت به مالک اشتر)، آنان را توصیه به اطاعتش در آنچه منطبق با حق و عدالت است می‌نماید: «... فرمانش را در آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید». (نهج البلاغه، نامه ۲۱)

اطاعت از حاکم، مطلق نیست و نیازمند شرایطی است که هیچکس به جز انبیا و اوصیا معصوم نیست، بنابراین اطاعت از اوامر آنها باید محدود به مطابقت با حق باشد. همچنین شیعه برخلاف اشاعره به ذاتی و عقلی بودن عدل و ظلم قائلند؛ یعنی معتقدند افعال بشری ذاتاً و با قطع نظر از حکم شارع و قانونگذار متصف به حسن و قبح است و تشخیص دهنده آن عقل بشری است. (محقق داماد، ۱۳۸۶ش: شماره ۴۶/ص ۴۰)

بنابراین، آنچه از آموزه های اسلامی و همچنین استنباط عقلی به دست می‌آید آن است که حکمرانی بر اساس حق و عدالت یکی از وظایف اصلی هر حاکم و حکومتی است؛ لذا چنانچه شرایطی پیش آید که حکومت از این مسیر منحرف گردد، دیگر نمی‌توان قائل به اطاعت مطلق ملت از حاکم بود.

۲. اعتراضات مدنی در دولت نامشروع

بنابر آموزه های اسلامی اعتراضات مدنی در دولت نامشروع نه تنها حق بلکه تکلیف ملت مسلمان می باشد؛ در واقع میان حکومت مشروع و نامشروع تفاوتی آشکار وجود دارد و آن اینکه با توجه به حق حاکمیت دولت مشروع، اصل اولی درباره چنین حکومتی لزوم اطاعت است؛ در حالی که چون حکومت نامشروع حق حاکمیت ندارد، اصل اولی در چنین حکومتی عدم لزوم اطاعت است. (کاشف الغطاء، بی تا: ج ۲/ص ۳۹۴)

آموزه های قرآنی مبتنی بر نکوهش اطاعت از طاغوت است و فلسفه فرستادن رسولان را عبادت خدا و پرهیز از اطاعت و بندگی طاغوت می شمارد: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (۱۶، آیه ۳۶) «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید»».

همچنین خداوند دستور می دهد که به طاغوت کافر شوند و عرض حال نزد ظالمان نبرند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَخَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ (۴، آیه ۶۰) «آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای دآوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند».

«طاغوت» از طغیان که با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود، و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می‌باشد، بنابراین کسانی که داوری به باطل می‌برند و می‌کنند در واقع «طاغوت هستند، چرا که حدود الهی و حق و عدالت را شکسته‌اند. همچنین این آیه یک حکم عمومی برای همه مسلمانان در همه اعصار است، و به مسلمین اخطار می‌دهد که مراجعه کردن به حکام باطل، و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی مخالف است که انسان را از مسیر حق به بیراهه‌هایی می‌کشاند که موجبات به-هم‌ریختن سازمان اجتماعی بشر گردیده و از عوامل عقب‌ماندگی اجتماعات است. (مکارم شیرازی، ج ۳: صص ۴۴۶-۴۴۷)

در حدیثی نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «هرکس پرچم گمراهی برافرازد، طاغوت (سرکش و باطل) است». (کلینی، ج ۸: ص ۲۹۷)

بنابراین کسی که به ناحق قدرت سیاسی را در اختیار گرفته و به مردم حاکم شود، در حقیقت حق خلافت را غصب کرده و اطاعتش بر مردم جایز نخواهد بود؛ به عبارتی مقاومت و نافرمانی در برابر طاغوت به طور کلی جایز است و به طریق اولی حتی نافرمانی از قوانین، سیاستها و تصمیمات منطبق بر حق و عدالت حاکم جائر نیز جایز نخواهد بود. همچنین پیروی از قوانین، سیاستها و تصمیمات ظالمانه حاکمان مصداق ستم‌پذیری و طاغوت‌پذیری است، قدر مسلم مقاومت، اعتراض و نافرمانی از قوانین، سیاستها و تصمیمات برخلاف حق و عدالت حاکم جائر؛ جایز بلکه لازم و واجب است. (ورعی، صص ۱۵۴ - ۱۴۹)

البته در نافرمانی مدنی در دولت نامشروع استثنائاتی وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱-۲. تضعیف اسلام یا دولت اسلامی

فقها به اجماع حفظ «بیضه اسلام» و مسلمین را واجب شمرده و تضعیف آن را حرام می‌دانند و این تکلیف را مستند به حکم عقل و نقل کرده اند و در شریعت اسلام حفظ بیضه اسلام را اهم تکالیف دانسته‌اند به گونه‌ای که اگر فرد در دو راهی حفظ بیضه اسلام و عمل به واجبات دیگر قرار گیرد، وظیفه دارد که حفظ بیضه اسلام را در اولویت قرار دهد. (غروی نائینی، ۱۴۲۱ق: ج ۲/ ص ۷۴)

پس حفظ اصل دین اسلام، جماعت مسلمانان و حوزه جغرافیای اسلام واجب بوده و تضعیف آن حرام است. مقاومت و نافرمانی در برابر یک قانون، سیاست یا برنامه دولت اسلامی، چنانکه باعث تضعیف حفظ بیضه اسلام شود، ممنوع است؛ البته تضعیف دولت جائر و نامشروع نه تنها ممنوع نیست بلکه براندازی آن و البته با هدف جایگزین کردن دولت مشروع جایز و حتی واجب است مگر آنکه امکان جایگزینی وجود نداشته باشد. مثل آنکه مسلمانان تحت حکومت جائری به سر برند و امکان جایگزین کردن حکومت مشروع نیز نباشد و تضعیف همان دولت هم

موجب طمع دشمنان اسلام به مسلمانان و سرزمین‌های اسلامی باشد. در چنین مواردی بر اساس قاعده «اهم و مهم» باید از دولت جائز نیز حمایت کرد. (هاشمی شاهرودی، ج ۲: ص ۱۶۲) حکومت خلفای سه گانه بعد از رسول مکرم اسلام و رفتار امام علی علیه السلام در برابر آنان یا دولت معاویه و رفتار امام حسن علیه السلام و حتی واکنش‌های علمای اسلام در برابر دولتهای صفویه و قاجاریه همگی در همین راستا قابل بیان هستند. (حاتمی، ۱۳۹۳ش: شماره ۲۱/ ص ۷۷)

۲-۲. هرج و مرج و اختلال نظام اجتماعی

اختلال نظام اجتماعی به عنوان یکی از عناوین ثانویه که بر احکام اولیه حاکم است مورد توجه فقها می باشد؛ البته برخی فقها حتی این عنوان را بالاتر از یک عنوان ثانوی می دانند. از جمله امام خمینی و مکارم شیرازی وجوب حفظ نظام و حرمت اختلال نظام را از احکام اولیه دانسته اند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق: ص ۶۰)

بنابراین در حالت کلی اعمالی که موجب هرج و مرج در اجتماع مسلمین گردد، از حق آزادی بر مقاومت رفع ید می نماید و دایره آن را محدود می کند. اما اگر بپذیریم که «عدالت» عامل حفظ نظام و «ظلم» عامل اختلال نظام است کسانی که قانون، سیاست یا برنامه‌ای را ظالمانه و غیرعادلانه می دانند و بر اساس همین به نافرمانی مدنی دست می زنند در حقیقت رفتار ایشان نیست که مصداق اختلال نظام است بلکه قانون، سیاست و برنامه های مذکور است که به اختلال نظام می انجامد. لذا اگر اقدام دولت به قدری مفسده دارد که اختلال نظام و مفسده نافرمانی مدنی گروهی از شهروندان در برابر مفسده آن ناچیز باشد؛ در چنین مواردی نمی توان به بهانه حرمت اختلال نظام، نافرمانی مدنی را ممنوع دانست. چنانچه امام حسین علیه السلام در برابر انحراف و مفسده بزرگی که اسلام و جامعه اسلامی را با جانشینی یزید تهدید می کرد سکوت را جایز ندانست و دست به قیام و مبارزه زدند؛ در مقابل امام علی علیه السلام در قضیه سقیفه و جانشینی پیامبر بیست و پنج سال سکوت کرد تا هرج و مرج در جامعه اسلامی رخ ندهد. (ورعی، صص ۱۸۶ - ۱۸۵)

بنابراین چنانچه دولتی با وضع و انجام قانونی، اکثریت یا گروهی از مردم را از حق مسلم یا طبیعتشان محروم کند و ظلم آشکار و بزرگی محسوب شده و مقاومت و نافرمانی مدنی مجاز بوده تا دولت و ادار به عقب نشینی شود؛ اما اگر نافرمانی مدنی باعث اختلال در امور مسلمین گردد و نتیجه ای در بر نداشته باشد و به زبان ملت باشد نافرمانی مدنی در این حالت صحیح نخواهد بود.

۳-۲. اضرار به غیر

اضرار به غیر به حکم عقل «قیح» و به حکم شرع «حرام» و موجب ضمان است. (المراغی، بی تا: ج ۱/ ص ۱۷) در حقیقت اگر کسی از روی عمد و علم با گفتار یا رفتار خود به دیگری ضرر و زیان مالی، جانی و یا آبرویی وارد کند، مرتکب حرام شده و ضامن است و باید جبران نماید. همچنین اگر مقاومت و نافرمانی مدنی نسبت به اعمال دولت مستلزم اضرار به غیر باشد ممنوع است. هرچند اگر در مواردی جواز وجود مقاومت و نافرمانی مدنی با قانون برخلاف شرع، حق و عدالت با «حرمت اضرار به غیر» تراحم پیدا کرد تابع قواعد باب تراحم است، نه استثنایی از جواز یا وجود مقاومت و نافرمانی مدنی. (انصاری، بی تا: ص ۳۷۳)

۴-۲. نقض دلیل نفی سبیل

اصل نفی سبیل، بیان گر جنبه ی ایجابی و سلبی است؛ که جنبه ی سلبی آن ناظر بر نفی سلطه بیگانگان بر مقدرات و سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان است. قرآن حکیم می فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ (۴، آیه ۱۴۱) «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است». مفاد قاعده ی نفی سبیل این است که «هیچ حکمی، قانونی و ... عقود، ایقاعات، ولایات، معاهدات، پیمان ها، ازدواج ها و غیرذلک در تمام مسائل، اعم از روابط فردی و اجتماعی که موجب علو کافر بر مسلمان شود، جعل نشده است و این امور باطل و منفی اند و اعتبار حقوقی ندارند». (بجنوردی، ۱۳۷۹ ش: ج ۱/ ص ۳۵۵) در این مورد حکمی که در شرایط اعتراض و نافرمانی یقین داشته باشیم موجب صدور قوانین بین المللی سلطه آمیز علیه نظام اسلامی می شود بخواهد نافرمانی و اعتراض و اعتصاب را جایز اعلام نماید و در قوانین نظام اسلامی انعکاس یابد، باطل است؛ مگر آن که با ذکر شرایط آن را به رسمیت بشناسد. (بجنوردی، ۱۳۷۹ ش: ج ۱/ ص ۳۵۵)

همچنین در روایتی از امام علی علیه السلام آمده است: «بعضی از یهودیان به آن حضرت گفتند: هنوز پیامبرتان را دفن نکرده بودید دربارهاش اختلاف کردید! امام علیه السلام در پاسخ فرمود: ما در مورد آنچه از (وصایای) او رسیده بود اختلاف کردیم، نه درباره خودش؛ اما شما پس از عبور از دریا (و غرق شدن فرعونیان) هنوز پاهایتان خشک نشده بود به پیامبر خود گفتید: برای ما هم بتی بساز همانگونه که این قوم بت پرست (اشاره به بت پرستانی است که مشاهده کردند) بت هایی دارند و موسی به شما گفت: شما مردم نادانی هستید (که بعد از این همه معجزات الهی در توحید شک می کنید)». (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۷)

از متن فوق استفاده می شود که اختلاف مسلمین از دید یک ناظر بیرونی یا مغرض به نوعی انکار پیامبر و حقانیت او در افکار عمومی تداعی می شود. همچنین گرچه در جامعه مسلمانی که حاکمیت غیر مشروع دارد اما برای حفظ اسلام و بقای جامعه اسلامی در برابر

دشمن، از موضع قدرت و وحدت برخوردار کرده و به تضعیف دشمن و کفار باید پرداخت. چنانچه امام با قبول اختلاف بین مسلمین بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اما جامعه اسلامی و مسلمانان را در کلام خود تکریم می‌کنند.

همچنین جواب امام علیه السلام به یهودی این پیام را برای امت اسلامی می‌رساند که نباید اختلافاتشان را در برابر دشمن بزرگ و پررنگ جلوه دهند، بلکه اگر اختلافی هست آن را کوچک و کم‌رنگ نشان دهند. متأسفانه در عصر حاضر مشاهده می‌شود بعضی از افراد جاهل اصرار دارند اختلافات مذهبی را به اصل اسلام و توحید و خداپرستی بازگردانند و بزرگنمایی کنند. بنابراین با توجه به اینکه در عصر حاضر غالب قطعنامه‌های شورای امنیت در سازمان ملل و تحریم‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و صدمات تبلیغاتی در رسانه‌ها، که از مصادیق سبیل کافرین بر مسلمین است، به بهانه‌های حقوق بشری یا غیره صادر می‌شود و اقدام به اعتراضات در برخی مواقع باعث ورود سازمان‌های بین‌المللی در امور داخلی کشور می‌شود که نمونه بارز آن در سوریه، لبنان، یمن و ... به وضوح روشن است، اعتصاب عمومی و مخمل به طوری که آبروی اسلام و مسلمین را خدشه دار کند و یا تزییع‌کننده حقوق بشر جلوه دهد، بی‌شک قاعده‌ی نفی سبیل را نقض نموده است.

فهرست منابع

- * قرآن کریم ترجمه ناصر مکارم شیرازی
* نهج البلاغه
- ۱- پورحسین، مهدی، بغی و تمرد در حکومت اسلامی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی ۱۳۹۱ش.
- ۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۶ش.
- ۳- حبیب زاده، محمدجعفر، بررسی جرم محاربه و افساد فی الارض، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۰ش.
- ۴- سالاری شهر بابکی، میرزا مهدی، حقوق کیفری اختصاصی؛ جرائم علیه امنیت، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۷ش.
- ۵- میر محمد صادقی، جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۸ش.
- ۶- حبیب زاده، محمدجعفر، (۱۳۷۹ش)، محاربه در حقوق کیفری ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- ۷- ورعی، سید جواد، (۱۳۹۴ش)، اندیشه‌های فقهی امام خمینی (ره)، ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوم.
- ۸- ورعی، سید جواد، بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۴ش، ص ۹.
- ۹- محمد رفیعی، سید کمال الدین، فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۸۸، ص ۲۷.
- ۱۰- مصباح یزدی، محمدتقی، اصلاحات، ریشه‌ها و تیشه‌ها، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳ش، ص ۷.

